فهرست مطالب

[اشاره 2](#_Toc531541482)

[ادله 2](#_Toc531541483)

[آیات محل استدلال 3](#_Toc531541484)

[آیه اول 3](#_Toc531541485)

[آیه دوم 4](#_Toc531541486)

[احتمالات تفسیر نسبت به ظاهر آیه 5](#_Toc531541487)

[آیه سوم 6](#_Toc531541488)

[معانی قرن 6](#_Toc531541489)

[ظاهر اولیه تفاسیر روایی آیات 7](#_Toc531541490)

[امامت و شئون ائمه 8](#_Toc531541491)

[رابطه امام با عصر خودش 9](#_Toc531541492)

[رهبری 9](#_Toc531541493)

[هدایت خاصه امام 10](#_Toc531541494)

بسم‌الله الرحمن الرحیم

# موضوع: اصول / مطلق و مقید /قاعده «تمسک به اطلاق در مسائل مستحدثه»

# اشاره

بحث راجع به این بود که آیا اطلاقات و عمومات یا مفاهیم مطلقه و عامه‌ای که درآیات و روایات و در شریعت هستند، می‌توانند شامل مصادیق جدید و مستحدث بشود یا نه؟ در کتاب الفائق هم این مسئله مطرح شده بود.

ابتدا به بیان ادله‌ای پرداختیم که می‌گفتند: الفاظ و اطلاقات و عمومات فقط مصادیقی را در برمی‌گیرند که در عصر تشریع وجود داشته؛ اما مصادیقی که در عصر تشریع وجود نداشته است، داخل در حیطه دلالی این الفاظ نیستند.

# ادله

ادله‌ای که برای این مسئله بیان شد، عبارت‌اند از:

1 – الفاظ در مقام وضع یا لااقل در مقام استعمال -با دو تقریبی که بیان شد-، کشش این شمول و فراگیری معنایی را ندارند، وضع یا حداقل استعمال ائمه، کشش شمول نسبت به مصادیق نو و جدید را ندارد.

2 – شارع در مقام بیان از حیث معانی و مصادیق جدید نیست؛ این اشکالی بود که در بحث عدم کون الشارع فی مقام البیان تقریب می‌شد و از این حیث استدلال می‌شد برای اینکه شمول ندارد.

3 - انصراف؛ انصراف یک امر رایجی است و با شرایطی هم معتبر و حجت اس.، اینجا هم ادعا شده بود که ادله انصراف دارد از مصادیق جدیدی که در عصر تکلم متکلم نیست، بخصوص مصادیقی که در مخیّله انسان‌های متعارف هم خطور نمی‌کند.

لذا ادله عبارت بودند از:

1 - عدم قصور لفظ از شمول در مقام وضع و استعمال؛

2 – عدم کون الشارع فی مقام البیان؛

3 – انصراف.

این سه دلیل موردبررسی قرار گرفت و به نحوی جواب داده شدند. البته در همه آن جواب‌ها یک مکملی لازم است که بعد بیان خواهد شد.

در ذیل دلیل دوم می‌شود به بعضی از بحث‌های متفاوتی اشاره کرد.

قبل از اینکه به ادامه بحث بپردازیم، چند نوع استدلال روایی و قرآنی دیگری برای اینکه شمول به مصادیق جدید نیست، وجود دارد. منتهی ما آن‌ها را جدا نمی‌آوریم، این‌ها بیشتر ذیل همان عدم کون الشارع فی مقام البیان قرار می‌گیرد. ممکن است شواهدی اقامه شود که شارع و ائمه در مقام بیان نسبت به مصادیق جدید نبودند.

غیر از تقریرهایی که بحث کردیم، بعضی گفته‌اند که چند آیه وجود دارد که با تفسیر روایی آن‌ها بر اینکه الفاظ به‌کاررفته در کلام شارع شامل مصادیق جدید بعد از عصر خود امام نمی‌شود، دلالت می‌کند. این بحث جدیدی است که می‌شود ذیل دلیل دوم قرار داد، همچنین می‌شود به شکل مستقل مطرح کرد.

سه دلیلی که بیان شد، تحلیل‌های کلی بود؛ اما چند آیه و روایت داریم که گفته شده از آن استفاده می‌شود که الفاظ شامل معانی جدید نمی‌شوند.

# ادله قرآنی

حداقل سه آیه است که با تفسیر روایی‌شان محل استدلال قرارگرفته‌اند:

# آیه اول

1 – **﴿إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾**[[1]](#footnote-1) تو انذار دهنده و هشداردهنده‌ای و هر قومی یک هدایتگری دارد. در تفسیر این آیه در جلد یکم اصول کافی صفحه 471 ذکر شده که **﴿وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾** را این‌طور در روایت معنا کرده است که **﴿هَادٍ﴾** در اینجا یعنی برای هر دوره‌ای یک امامی وجود دارد که این امام هدایت‌گر مردم هست.

«**کل امامٍ هادٍ للقرن الذی هو فیهم**»، در هر عصری، امام هدایت‌گر آن عصر است، پس فرمایش امام برای آن زمان است، پس سمت مصادیق جدید نمی‌شود رفت.

# آیه دوم

2 – **﴿فَكَيْفَ إِذا جِئْنا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنا بِكَ عَلى‌ هؤُلاءِ شَهِيداً﴾**،[[2]](#footnote-2) قیامت که بر پا می‌شود، از هر امتی ما یک شاهدی حاضر خواهیم کرد که گواه بر آن‌ها است و تو ای پیامبر بر آن شاهدها شاهد هستی، پیامبر غیر از امت خودش، یک شاهد بر همه انبیاء پیشین و شهدای دیگر است، این آیه تفسیر دیگری هم دارد، اما رایج‌ترین تفسیر همین است.

درواقع هر پیامبری سرپرست و شاهد و گواه امت است و پیامبر اسلام گواه و شاهد بر همه آن شهدا است و در این رتبه برتر قرار دارد.

معنایی که ابتدائاً تبادر به ذهن می‌کند این است که انبیاء بر امت‌هایشان شهدا هستند و پیامبر شهید شهدا است، اما در ذیل این آیه روایاتی وارد شده است.

روایت این است که امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند: **«نَزَلَتْ فِي أُمَّةِ مُحَمَّدٍ (ص) خَاصَّةً فِي كُلِّ قَرْنٍ مِنْهُمْ إِمَامٌ مِنَّا شَاهِدٌ عَلَيْهِمْ وَ مُحَمَّدٌ (ص) شَاهِدٌ عَلَيْنَا»**، حضرت آیه را تفسیر جدیدی می‌کنند، **﴿إِذا جِئْنا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ﴾**، یعنی کار به امم سابقه ندارد، بلکه امت پیامبر را تقسیم می‌کند، به طور مثال امت امیرالمؤمنین، امت امام حسن، امت امام حسین تا امت امام عصر ارواحنا لهم الفداه، این‌ها امم هستند، مقصود امم سابقه نیست.

پیامبر هم شهید بر این شهدا می‌شود، امام هر عصری شهید بر امت خودش است، پیامبر هم مشرف بر همه شهدا است، به این آیه مفهوم دومی می‌دهد.

تا الآن تفسیری که از آیه می‌فهمیدیم این است که امم سابقه، امت پیامبر و پیامبر از آغاز تا انجام تاریخ شهید بر شهدا است، این روایت معنای دیگری می‌دهد که **﴿مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ﴾**، مقصود امت در اینجا امم شرایع سابقه نیستند، امت در اینجا یعنی امت‌هایی که زیرمجموعه امت به معنای کلان هستند، یعنی امت پیامبر یک امت است، اما تقسیم به امم زیرمجموعه‌ای می‌شود، لذا آیه دارای معنای جدیدی می‌شود.

آیا این آیه درواقع ظهور آن را تغییر می‌دهد یا توسعه معنایی می‌دهد، درواقع استعمال لفظ در یک معنای عامی می‌شود که هر دو را در بربگیرد یا مشترک لفظی می‌شود و هر دو را در برمی‌گیرد.

از این قبیل تفسیرهای روایی زیاد داریم، آیه یک معنای ظاهری دارد، معنای ظاهری هم مطابق قواعد است اما وقتی سراغ روایت می‌رویم، مشاهده می‌کنیم که یک معنایی شده است که با آن تفاوت دارد، تفاوتش هم به نحو تباین هم نیست، شبه تباین است.

به‌جای اینکه همه امم سابقه را شامل بداند و امت را به معنای امت یک پیامبر در بربگیرد، بلکه امم را به این سمت بُرده که امت را امم ائمه‌ای که اوصیا پیامبر هستند ذکر کرده است.

تفاوت تفسیر دوم با معنای اول که ظاهر آیه است، این است که در ظاهر آیه و معنای اول امت تابع پیامبر است، هر پیامبر یک امتی دارد، اوصیا ذیل همان امت هستند، آیه هم همین مطلب را می‌گوید، **﴿كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ﴾**، هر پیامبر شهیدی دارد و تو شهید بر شهدا هستی، یعنی پیامبر علاوه بر اینکه شهید بر امت خودش است، یک شهادت عامه‌ای هم به همه امم از طریق پیامبرانشان دارد.

این آیه با معنای اول دلیل بر این است که پیامبر مهیمن بر انبیاء هست.

معنای دومی که روایت می‌گوید: «**نَزَلَتْ فِي أُمَّةِ مُحَمَّدٍ (ص) خَاصَّةً**»، اینجا امت را به معنای جدید بکار می‌برد، یعنی می‌گوید که امت پیامبر خودشان امم هستند، «**فِي كُلِّ قَرْنٍ مِنْهُمْ إِمَامٌ مِنَّا**»، در هر دوره‌ای یک امامی از اوصیاء پیامبر وجود دارد.

**﴿كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ﴾**، یعنی امت پیامبر اسلام ما در هر عصری یک امامی داریم که او شهید بر عصر خودش است و پیامبر شهید بر همه ائمه است.

# احتمالات تفسیر نسبت به ظاهر آیه

این نوع تفسیرها زیاد هست، منتهی نسبت این تفسیر با ظاهر آیه چه می‌شود؟ چند احتمال است:

1 – احتمال اول این است که بگوییم این آیه درواقع معنا را تغییر می‌دهد اصلاً معنای اولیه را که در ذهنتان بود پاک‌کنید.

2 – احتمال دیگر این است که در توسعه معنایی غیر از آن، این هم است؛ حال این دومی آیا ظهور است یا بطن؟ اینجا هم متفاوت است و می‌شود دو شکل تصویر کرد.

البته تفسیرها و لحن آن‌ها هم فرق می‌کند، اینجا ذکر شده که «**نَزَلَتْ فِي أُمَّةِ مُحَمَّدٍ (ص) خَاصَّةً**»، خود این روایت گویا آیه را محدود می‌کند، می‌گوید که اصلاً آن نیست و این است، در خیلی از موارد قید خاصه هم نیست، اما مسئله‌ای که اینجا دارد این است که خاصه است.

خیلی بعید است که گفته شود ظاهر اول که مشکلی هم ندارد و مطابق قواعد است نفی بکنیم، به هر صورت باید مورد به مورد این مطلب را مشاهده کرد.

قاعدتاً مشترک معنوی بهتر است که امت را معنای عامی را در نظر بگیریم که هم امم انبیاء را بربگیرد و هم امم ائمه را در بربگیرد، اگر مشترک معنوی نشود، باید بگوییم که مشترک لفظی می‌شود که امت، امت پیامبر و امت امام را در بربگیرد، منتهی اینجا مانعی ندارد، برای اینکه قرینه دارد.

# آیه سوم

3 – **﴿يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾**[[3]](#footnote-3)، روز قیامت هر امت و هر مردمی را همراه امامشان فرامی‌خوانیم.

ذیل این آیه روایتی از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که این‌طور تفسیر کردند، اینجا **﴿يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾** به قرون خود عصر امت پیامبر اسلام نسبت داده‌شده و می‌گوید این‌ها قرن قرن به و مقطع به مقطع دارد، در اینجا **﴿بِإِمَامِهِمْ﴾** آمده است که ظهور بیشتر دارد، گرچه امام در انبیاء هم به کار می‌رود.

# معانی قرن

قرن به معنای امروز ما صدسال است، کم‌وبیش استعمال می‌شود، یک معنای دیگری دارد که شصت سال گفته‌اند، یک معنای عام‌تری هم هست که قرن به‌عنوان نسل معنا شده است، مقید به صدسال نیست؛ بلکه شامل یک دوره‌ای می‌شود. قرونی که در قرآن ذکر شده است، مقصود صدسال نیست، شاید در زبان عربی هم باشد؛ اما معنای اصلی‌اش این نیست، بلکه هر قرن شامل یک دوره می‌شود.

یکی از ملاک‌های قرن شاید این باشد که تابع این است که چه کسی قیّم بر عصر موردنظر بوده است.

به تفسیر وارد بر این سه آیه برای عدم شمول مطلقات و عمومات نسبت به مصادیق جدیده استدلال شده است. با این بیان که هر سه آیه مطابق تفسیری که از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است، امام هر عصری برای همان عصر است، هادی همان عصر است و شهید بر آن جامعه خودش است، هادی و شهید بر عصر و قرن و دوره و نسل خودش است.

# ظاهر اولیه تفاسیر روایی آیات

این استدلال قبل از اینکه به بحث ما ربط پیدا بکند، یک بحث کلامی است، یک بحث کلامی بسیار ریشه‌ای و اساسی است.

محور اصلی در بررسی این استدلال این است که این روایات در تفسیر این آیات اگر به‌ظاهر اولیه‌اش بخواهیم توجه بکنیم، کاملاً یک بحث کلامی است و اختصاص به بحث اطلاق و تقیید نسبت به مصادیق جدید ندارد، درصورتی‌که بخواهیم به‌ظاهر اولیه‌اش عمل بکنیم همه شئون امامت را در برمی‌گیرد.

اینکه بخواهیم بگوییم **﴿لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾**، یعنی امام باقر علیه‌السلام برای زمان خودشان هادی بودند، امام کاظم علیه‌السلام برای زمان خودشان هادی بودند و او امام امت عصر خودش بوده است، اگر بخواهیم ظاهر این مسئله را بگیریم، باید وارد بحث کلامی کلان بشویم یعنی بگوییم که امام برای عصر خودش است، کاری به اعصار دیگر ندارد؛ چون همه ابعاد هدایت او و شهادت او منحصر در عصر خودش می‌شود، در این صورت ربطی به اعصار قبل و بعد ندارد، اینکه اگر بخواهیم به مطلق و عامش برای مصداق جدید تمسک بکنیم، چند مرحله فاصله است.

اگر کسی این استدلال را بپذیرد، معنایش این است که امام هر عصری برای خودش است، کلماتش، اقوالش، سنت و سیره‌اش، همه‌اش برای خودش است، البته این موردی است که ما قبول نداریم.

این‌طور نیست که مطلق امام برای یک فرض جدیدی مثل عقد بیمه، در برنمی‌گیرد بلکه می‌گوید که امام برای عصر خودش است.

اگر بخواهیم بگوییم که همه نقش هدایت امام برای عصر خودش است یعنی اینکه اقوال و سیره و امثالهم برای عصر خودش است، کاری به اعصار دیگر ندارد، اگر کسی این‌طور معنا بکند، این یک بحث کلامی می‌شود، این شاهد بر این است که حتماً روایت این مطلب را نمی‌خواهد بگوید.

روایت این مطلب را نمی‌خواهد بگوید که تمام شئون هدایت‌گری هر یک از این ائمه علیهم‌السلام منحصر در عصر خودشان است، هیچ شأنی از شئون هدایت آن‌ها به اعصار دیگر تسری پیدا نمی‌کند. اگر ظاهر این مطالب را بخواهیم مدنظر قرار بدهیم، باید این معنا را مدنظر قرار بدهیم که «و هذا لا یتوفق به احدٌ»، این خلاف ضرورت و مذهب و مخالف انبوه روایات دیگر است.

روایات دیگری هست که می‌گوید «کلّنا نورٌ واحد». در عمل، هر امامی به حرف‌های قبلی تمسک می‌کند؛ اصحاب خدمت امام می‌آیند و می‌گویند که امام قبل این‌طور بیان کردند، به این صورت نیست که امام در عصر خودش بگوید که هر چه من می‌گویم و بقیه ائمه برای قرن خودشان صحبت کرده‌اند.

# امامت و شئون ائمه

امامت و شئون امامت هر یک از ائمه مثل شأن امامت دیگری است و فراتر از زمان و مکان است. اصل اینکه امامت ائمه هدی یک امر فرازمانی و فرامکانی است، به صدها شاهد قابل‌اثبات است و این تفسیر اگر بخواهد از این روایات استفاده بشود، قطعاً غلط است.

ممکن است کسی یک تفسیر اولیه‌ای از این روایات ارائه بدهد که انحصار تمام شئون امامت هر امام به عصر خودش است و عدم تسرّی‌اش به اعصار و نسل‌های دیگر است. اگر کسی به این معنا بگوید، در این صورت با بحث ما ربط پیدا می‌کند؛ اما به این معنا قطعاً غلط است، شاهدش این است که در این روایات جایی نیست که حصر بکند و در آیه هم که ذکر شده **﴿وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾**، حصری در آن نیست.

پس این آیات با این تفسیر روایی یک معنا دارد که عبارت است از؛ انحصار شأن امامت در هر عصری و عدم تسرّی به اعصار دیگر، این قطعاً غلط است، شواهدش هم زیاد است.

پس معنای دوم قاعدتاً درست است، معنای دوم عبارت است از اینکه **﴿وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾** مطلق شئون هدایت را نمی‌گیرد. امام ضمن اینکه اقوال و سخنانش مطلق است و جزء شریعت است، همه می‌توانند همیشه به آن تمسک بکنند؛ اما هر امام یک شئون تجلیات خاصه‌ای برای عصر خودش دارد.

# رابطه امام با عصر خودش

رابطه خاصی که بین آن امام و عصر خودش برقرار می‌شود، هم رابطه تکوینی و هم تشریعی وجود دارد، در مورد تشریعی‌اش اینکه بخشی احکام ولایی اوست، این برای امام هر عصری است. حوزه اعمال ولایت تکوینی و تشریعی برای عصر خودش است و راهنمایی‌های موردی با اشخاص و جامعه خاص خودش انجام می‌دهد، بالاخره قیام عاشورایی یا صلح حسنی یا حرکات دیگری که هر یک از ائمه داشتند، این‌ها هدایت‌های عصر خودشان است.

سیره‌های اجتماعی و سیاسی‌شان برای عصر خودشان هستند، محدوده‌های این‌چنینی را بیان می‌کند، وگرنه اطلاق ندارد.

# رهبری

درواقع رهبری یک جامعه به معنای مربی‌گری و رهبری، همان شئون تربیتی که امام در عصرش دارد، هم شئون سیاسی و رهبری کلانی که دارند، همچنین تکوین هم هست که «لولا الحجة لساخت الأرض بأهلها»، ازلحاظ تکوینی در هر عصری قوام عالم به آن حجت است.

ازلحاظ تشریعی هم یعنی تربیت و هدایتی که می‌خواهند نسبت به جامعه انجام بدهند، این شئون یک رابطه خاصی بین امام و امتش ایجاد می‌کند، بحث ما در روایات تشریعشان هست، آیات از این جداست.

البته اگر هیچ قرینه‌ای نداشتیم، اطلاق داشت، معنای اول می‌شد، یعنی کل شئون هدایت برای این عصر است، اما چون قرائن روشن داریم، این مقید می‌شود و معنای دوم می‌شود، معنای دوم یعنی آن تربیت و هدایتی که ناظر به عصر خودش است و تطبیق کبریات و قواعد و تشریعات بر مورد است، این هدایت تطبیقی است، در مقام تربیت و هدایت و سیاست است؛ اما هدایت تشریعی در قوانین و بیان مقررات نیست.

اگر ما بودیم و ظاهر اولیه آن آیه با تفسیر این روایات معنای اول می‌شد که مطلق شئون هدایت برای عصر خودش است؛ اما با توجه به این روایات و ادله‌ای متقن دیگری که هست، این اطلاق مقید می‌شود و معنای دوم می‌شود.

# هدایت خاصه امام

مقصود از هدایت خاصه امام؛ تطبیق آن کبریات بر زندگی بشر است، مثل تربیت و سیاست و اجتماع و فرهنگ و امثالهم، نه بیاناتی که تشریعات کلی است.

پس اطلاق بگیریم، هادی بودنش هم در تشریعات و بیانات تشریعی و هم در تطبیقات عملی منحصر می‌شود؛ اما با توجه به آن قرائن این اطلاق مقید به تطبیقات عملی می‌شود.

این هدایت مخصوص آن عمل و بیانات ولایی است که در مقام تربیت یا هدایت انجام می‌دهد، نه آن بیاناتی که برای احکام اولی ذکر می‌کند.

1. - سوره رعد، آیه 7. [↑](#footnote-ref-1)
2. - سوره نساء آیه 41. [↑](#footnote-ref-2)
3. - سوره اسراء، آیه 71. [↑](#footnote-ref-3)